

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
در مسئله‌ی سوم می‌فرمایند «لو أكرهه علی بیع أحد الشیئین علی التخییر» در جایی که مکروه به نحو تخییر اکراه می‌کند بر بیع أحد الشیئین. در مسئله‌ی دوم این بود که بیع و عمل آخر، در این جا نه هر دو طرف تخییر بیع است. بیع این شیء یا بیع آن شیء.

در این جایی که مکروه به این شکل اکراه می‌کند، تارۀ مکروه در مقام عمل به آن چیزی که او درخواست کرده اقتصار می‌کند بر بیع یکی از آن دو امر. یک بیع انجام می‌دهد و با این یک بیع یکی از آن دو تایی که گفته شده را می‌فروشد. این یک صورت. تارۀ نه، در مقام عمل مکروه اقتصار بر یک بیع نمی‌کند. این جایی که اقتصار بر یک بیع نمی‌کند خودش دو قسم است. تارۀ دو بیع متعاقب را انجام می‌دهد تدریجاً. اول یکی را می‌فروشد، بعد می‌آید این. او گفته یکی از این دو تا را، اما این حالا آن را می‌فروشد، مثلاً گفته خانه و یا ماشین. ماشین را می‌فروشد بعد هم خانه را می‌فروشد، به همان که او گفته. و آخری نه دفعۀ واحدة و صفقۀ واحدة می‌آید می‌فروشد. می‌گوید خانه را و ماشین را فروختم به فلان قیمت.

پس سه حالت ما تصور داریم که در جایی که مکروه به نحو تخییر و علی سبیل التخییر اکراه می‌کند، مکروه در مقام انجام یا فقط یکی را انتخاب می‌کند و انجام می‌دهد، تارۀ نه، بیش از یکی انجام می‌دهد علی سبیل التعاقب و تارۀ نه بیش از یکی انجام می‌دهد علی سبیل الدفعة، دفعۀ واحدة.

ماتن و مؤلف اصل، علّمان رضوان الله علیهما، حکم این سه صورت را در مسئله‌ی ثالثه بیان کردند، و یک صورت دیگری را هم اضافه فرمودند غیر از حکم این سه صورت. مجموعاً در مسئله‌ی سوم چهار فرع مطرح است.

فرع اول همین است که یکی را انتخاب کرده. که در این صورتی که یکی را انتخاب کرده، می‌فرمایند که «فکلُّ ما وقع منه لدفع ضرره یقعُ مکراً علیهِ» این صورت، هر کدام از بیع‌ها را انتخاب کرد برای این که ضرر او را از خودش دفع بکند، این می‌شود مکروه علیهِ و باطل است.

یک بیع انجام داده، آن هم برای دفع ضرر او بوده. این یقع مکروه علیهِ و باطل. ولی اگر «و لو أوقعهما معاً» اگر هر دو بیع را انجام داد، که این کلمه‌ی معاً مناسب نبود این جا البته. «فإن کان تدریجاً» یعنی همان شکل تعاقب

است. «فالظاهر وقوع الاول مکروه علیه دون الثانی» آن اولی مکروه علیه می‌شود و می‌شود باطل. ما دومی نه دیگر، خب اکراه تمام شده دیگر. دون الثانی. مگر این که ایشان می‌فرمایند که این اضافه مال ایشان است و در اصل وجود ندارد. که در همین صورت می‌فرمایند که این دو حالت دارد. «الا إذا قصد اطاعة المکره بالثانی فبیع الاول صحیحاً» مگر این که در همین صورتی که دو تا بیع‌ها را انجام می‌دهد علی سبیل التدریج و التعاقب. اولی را به عنوان دفع ضرر آن مکروه انجام نمی‌دهد. اولی را می‌گوید خب ما که می‌خواستیم بفروشیم. حالا این هم دارد می‌گوید خب به خودش می‌فروشیم یا به همان کسی که گفته می‌فروشیم. اولی را واقعاً از روی طیب نفس و طیب خاطر و این‌ها، می‌گوید من با آن دومی می‌خواهم امتثال بکنم امر او را. خب در این صورت ایشان می‌فرماید آن اولی، پس علی سبیل الاکراه نبوده دیگر. آن اشکال ندارد.

اما حالا دومی یقع صحیحاً أم باطلا؟ که می‌خواهد اطاعت او را بکند. «فیقع الاول صحیحاً بلا اشکال فهل الثانی یقع صحیحاً أو لا وجهان، أوجههما الاول» که دومی هم صحیح است. أوجه این است که بگوییم دومی هم صحیح است. چرا؟ برای این که بالاخره شما آن اولی را که فروختید، او که از دل شما خبر ندارد خب آن دیگر دست از اکراهش برمی‌دارد دیگر، می‌گوید محقق شد، آن را که ما می‌خواستیم، گفتیم یکی از این دو تا را بفروش، خب فروخته.

س: هر چه قدر هم آن‌ها قصد بکنند که دیگر اکراهی وجود ندارد.

ج: بله دیگر این قصد شما باعث می‌شود که... همین که اولی را انجام دادی، و لو قصد هم نکردی که با او اطاعت بکنی، موضوع اکراه از بین می‌رود. پس بنابراین دومی هست، دومی هم پس بنابراین دیگر مکراً واقع نشده، وجهان است ولی أوجههما اول است که صحیح است.

«و لو أوقعهما دفعةً» حالا اگر... صورت سوم.

س: وجه ثانی را نمی‌گویید؟

ج: حالا برمی‌گردیم. حالا فعلاً داری متن را می‌خوانیم، هر کدام از این‌ها بحث دارد.

«و لو أوقعهما دفعةً»

س: که معلوم می‌شود همین جا باید می‌آورد.

ج: بله این جا فقط معاً هست آن قبلی معاً نیست. عبارات منهاج و این‌ها را نگاه کنید مسئله را مطرح کردند، خیلی آن‌ها عرب... مثلاً آن جاها بودند و عرب بودند خیلی عبارات اصلش مال آقای حکیم است. خیلی شسته رفته و خوب هست، حالا این جا هم آقای آسید ابوالحسن عرب نبوده و هم ایشان ...

می‌فرمایند که «و لو أوقعهما دفعةً» این‌جا سه احتمال است. «ففي صحته بالنسبة إلى كليهما» بگوییم هر دو درست است. چون این را که اکراه نکرده بود. آن گفته بود یکی از این‌ها را بفروش، آمده همه را، هر دو را با هم می‌فروشد. پس این مکروه علیه نیست اصلاً. بگوییم صحیح است هر دو.

«أو فسادة كذلك» یا بگوییم این بیع معامله باطل است کذلک، یعنی نسبت به هر دو. «أو صحة أحدهما و التعيين بالقرعة» یا این که نه بگوییم یکی صحیح است و یکی باطل است. حالا کدام صحیح است کدام باطل است؟ با قرعه معین بکنیم. پس سه احتمال در این‌جا وجود دارد وقتی دفعةً انجام می‌دهد. بگوییم هر دو صحیح است. بگوییم هر دو باطل است. بگوییم نه یکی صحیح است یکی باطل است. منتها کدام حالا صحیح است کدام باطل است؟ با قرعه معین بکنیم. این «وجوه لا يخلو أولهما من رجحان» اولهما که بگوییم هر دو صحیح است این بیع صحیح است نسبت به هر دو، این لا يخلو من رجحان. این حکم این سه فرضی که تصور می‌رود.

حالا فرع آخر که زاد در این مسئله که می‌شود چهار فرع در این مسئله این است که «و لو أكرهه على بيع معين» گفت ماشینت را به من بفروش، نگفت ماشین یا خانه، گفت ماشینت را به من بفروش، این ماشین را که فروخت خانه را هم اضافه کرد. که او اصلاً نگفته بود. «و لو أكرهه على بيع معين فضم إليه غيره»

س: با بعت اکراهی بگویی بعت سیارة و الدار،؟؟؟ بیع اکراهی که می‌خواهد رفع الآثر بشود دار را هم اضافه می‌کند.

ج: اضافه می‌کند.

«فضم إليه غيره و باعه دفعةً» اگر دفعةً نباشد که حکم آن روشن است لازم به طرح نیست. آن گفته، ماشین را بفروش، ماشین را می‌فروشد بعداً حالا خانه‌اش را هم ... آن را هم می‌رود می‌فروشد. آن که کسی توهم می‌کند. این‌جا این است که این بیع واحد محل اکراه بوده. این بیع واحدی که محل اکراه بوده، حالا به جای این که فقط متعلقش کند، به همان ماشینی که او گفته، این بیع را متعلق می‌کند هم به ماشین و هم به خانه. این را هم اضافه می‌کند خودش. می‌گوید حالا که بناست ما ماشین‌مان را بفروشیم بگذار خانه‌مان را هم می‌فروشیم. و می‌گوید بعتک کلاهما. یا کلیهما. «و باعه دفعةً فالظاهر البطلان في ما أكره عليه و الصحة في غيره» این چهار فرع.

س: آخر اگر این بدل باشد این دومین فرع مطرح نیست مثلاً می‌گوید خانه‌ات را بفروش، فقط اکراهش روی خانه است، ولی این می‌داند که اگر ماشین را هم بفروشد او راضی می‌شود ولی آن اکراه را روی ماشین نبرده، ماشین را می‌فروشد.

ج: بله حالا آن فرع آخر است. این را مطرح نکردند. که مثل بدل حیلوله مثلاً می‌ماند.

این چهار فرع که در این مسئله‌ی سوم این چهار فرع مطرح شده، خب حالا ما برگردیم و تک تک این فروع را از نظر اقوال و ادله و بررسی دلیل هر کدام را بحث بکنیم.

اما فرع اول، که «لو أكرهه على بيع أحد الشئيين على التخيير فكل ما وقع منه يدفع ضرره يقع مكرهاً عليه» در صورت اولی که فرق آن هم با مسئله‌ی قبل از دو جهت است. یکی این که آن جا این بود که یک عدل تخيير غير بيع بود. عمل آخر بود اصلاً. می‌گوید یا خانه را بفروش، یا مثلاً زوجهات را طلاق بده. خانهات را بفروش یا با من بیا مسافرت. خانهات را بفروش یا مثلاً نمازت را بخوان، یا اداء دین بکن. عمل آخر بالاخره. این یک فرق. فرق دومی که ممکن است بگذاریم این است که در فرع دوم «لو أكرهه على أحد الامرین» آن جا نداشت که علی سبیل التخییر» کأن آن جا اکراهش را می‌برد روی جامع. أحد الامرین. این جوری. که همان که آقای ایروانی هم در حاشیه فرموده تارۀ با مکره یک عنوان جامعی انتزاعی را انتزاع می‌کند حکم آن را می‌برد روی همان. تارۀ نه این کار را نمی‌کند. بلکه اکراهش را می‌برد روی خود آن عدل‌ها.

در دومی، یعنی در مسئله‌ی سوم، ممکن است این باشد که علی سبیل التخییر است و ما در تخيیرها می‌گوییم دیگر روی خود عدل‌ها می‌رود. اما در آن اولی مفروض‌شان این باشد که نه، روی آن جامع رفته.

س: ??? می‌گوید که یک بیعی از مایملک خودت را انجام بده. یعنی روی عنوان انتزاعی ببرد ??? مسئله نمی‌شود؟ باید فرض بگذارد که این جا فقط عنوان مشیری هست. ???

ج: بله ممکن است که به این دلیل باشد.

س: در حالی که نه ???

ج: ممکن است این باشد ببینید.

س: ???

ج: بله ما داریم می‌گوییم که ممکن است این باشد که دو تا مسئله را ترک ???

این حالاتی که در مسئله‌ی سوم گفته شد، تمام این‌ها در حالات دوم هم می‌آید. و حالا هر دو علمین این را فقط در مسئله‌ی سوم این حالات را ذکر کردند. در آن جا هم می‌آید. که وقتی علی أحد الامرین شد، حالا تارۀ فقط أحد الامرین را انجام می‌دهد، تارۀ نه هر دو را انجام می‌دهد. هر دو را که انجام می‌دهد علی سبیل التعاقب است، گفته یا خانهات را بفروش، یا زوجهات را طلاق بده، می‌آید خانه را می‌فروشد و بعد هم می‌رود زوجه را طلاق می‌دهد. یا این که نه دفعۀ واحده در جاهایی که ممکن است دفعۀ واحده هر دو را انجام می‌دهد. مثل این که خودش می‌فروشد و یک کیل تام الاختیار هم همان موقع با هم، آن زن را طلاق می‌دهد و این ... که معاً واقع می‌شود. این صور ثلاث آن جا هست. و هم چنین این که ضمّ الیه الآخر، در همان آن جا ... بله گفته که أحد

الامرین را انجام بدهد، بعد در همان احد الامرین آن هم همین‌جور است. که باز این صورتی که آخر گفتند که ضمّ الیه الآخر أم لا؟ خب آن‌جا لازم نیست که فقط فرض کنیم به معین بوده. این گفته یکی از این دو تا را بفروش، گفته یا خانه، یا ماشین، این می‌آید خانه را می‌فروشد با مغازه‌اش. خب ضمّ الیه یکی دیگر.

فلذاست حق این بود که مسئله این‌جا جوری ترسیم می‌شد که همه‌ی این صور ذکر می‌شد. هم در مسئله‌ی ثانیه و هم در مسئله‌ی... حالا بخشی از این صور ذکر شده با این‌که این وجود دارد. البته اختصاص به این‌جا ندارد. در کتاب‌های متون فقهی دیگر هم، استقساء صور به نحو منطقی که همه را ذکر کرده باشند نشد. من ندیدم حالا، در این حدودی که من دیدم.

حالا فعلاً این چیزی که این‌جا مطرح شده. شما خواستید تحریرالتحریر بنویسید می‌توانید این‌ها را درست شقوقش را ذکر کنید، احکام آن را ذکر کنید. و جای یک کتاب در این ابواب معاملات و یعنی غیر از عبادات که عروه حالا تقریباً کتاب چیزی است که معمولاً فروع را دارد اما در کتب دیگر معمولاً خیلی... ما خودمان الان توی شورای نگهبان خیلی وقت‌ها برای بعضی از فرع‌ها زمین و آسمان را به هم چه می‌کنیم، می‌بینیم مطرح نکردند. حالا مورد نیاز است می‌خواهیم ببینیم فتوای فقهاء چه هست؟ مطرح نشده. حتی گاهی توی قانون مدنی مطرح شده چون آن نویسندگان قانون مدنی آدم‌های ملایی بودند بعضی از آن‌ها، مثل عصار و این‌ها بودند، ولی توی کتب فقهیه هر چه می‌گردد، حتی مثل شرایع، مثل جواهر، مثل فلان نیست. گاهی ساعت‌ها وقت گرفته می‌شود برای این‌که ببینیم فقهاء این‌جا مطرح کردند چه گفتند؟

س: رساله‌اش را باید بگذاریم تألیف التحریر. دیگر همه را حرفش را زدند ما می‌آییم جمع‌آوری می‌کنیم همه را؟؟؟ تحقیق التحریر؟؟؟

ج: نه همه‌ی حرف‌ها هم زده نشده، کم ترک الاوائل والاخر، خدا برای این‌که این مغازه‌ها همیشه باز باشد... س: حاج آقا یعنی نمی‌شود مثلاً به عنوان مثال توی همین بحث یک‌جوری یک ملاکات کلی ما بیان بکنیم که اینقدر دیگر درگیر شقوق نشویم.

ج: بله برای متون فقهیه درست است برای فقهاء می‌شود یک ضوابطی بیان کرد تطبیق کند که بر مصادیق... ولی برای مردم معمولاً خیلی جاها گیر می‌کنند. فلذا آن‌جا را ریز می‌کنند.

فرع اول این است که «فکلّ ما وقع منه» در این فرع اول که «لو أكرهه على بيع أحد الشئيين على التخيير فكلّ ما وقع منه» این بگوییم یقع، حالا ایشان فرموده یقع مکرهاً علیه. بهتر این بود که ما نگوییم یقع مکرهاً علیه. اگرچه خودش یک فایده‌ای دارد. بگوییم هر کدام را که انتخاب بکند یقع باطلاً. چرا؟ چون مکرهاً علیه که می‌گویی آن حرف‌ها توی آن هست. یکی می‌گوید آقا مکرهاً علیه نیست ولی باطل است. یقع باطلاً.

این‌جا دو نحو فتوا ما داریم، در این فرع. که اگر مکره در مقام عمل آمد یکی را انتخاب کرد، و انجام داد، و اقتصر علیه، یکی را اقتصر علیه. یک عده گفتند این وقع باطلاً. حالا وجه آن هر چه شما بگویید. دیگر بلاقید که يقع باطلاً. این یک قول است و یک نظر است.

نظر دیگر این است که تفصیل می‌دهد. و آن این است که در همین فرض درست است که یکی را انجام می‌دهد، ولی یک وقت این را انجام می‌دهد به داعی و برای این‌که تخلص پیدا بکند، از آن ضرر موعود، تاره‌نه علی رغم این‌که آن گفته، این می‌بیند معامله‌ی شیرین و خوبی هست. و قبلاً هم می‌خواست این خانه را بفروشد، با مخالفت زوجه و پدر و مادر و این‌ها مواجه بود. الان یک فرصت خوبی هست. عذر من پیش آن‌ها این است که آقا این فلان شده به من زور می‌گفت چکار کنم؟ می‌خواست بفروشد. ولی توی این محاذیر گیر بود که خانه را بفروشد همسرش مثلاً داد و فریاد می‌کند، یا پدر و مادرش داد و فریاد می‌کنند. دنبال یک فرصت مناسبی بود که هم بفروشد هم از این گرفتاری‌ها نجات پیدا بکند. می‌گوید؟؟؟

این فروختن برای تخلص از آن نیست، ولو می‌داند با این کار تخلص هم قهراً ایجاد خواهد شد، ولی برای این نیست. علما؛ هم سید و هم ماتن قدس سرهما، هر دو فرمودند که «و کلّ ما وقع من لدفع ضرره» اگر به این داعی دارد می‌فروشد، برای این جهت دارد می‌فروشد، این يقع مکرهاً علیه. ولی اگر داعی او این نیست، ولو می‌داند، چنین اثری هم مترتب می‌شود، مثل کسی که مثلاً با آب سرد وضو می‌گیرد اما قصدش این نیست که، داعی او وضو گرفتن است که برای نماز است. ولو می‌داند با این خنک هم می‌شود نشاط هم پیدا می‌کند فلذا آن‌هایی که می‌گویند اگر کسی وضو بگیرد دو تا داعی داشته باشد هم بخواد طهارت پیدا بکند، و هم می‌خواهد خنک بشود اشکال می‌کنند بعضی‌ها که این قصد قربتش، این خالص نیست و اصلاً باطل است.

اما اگر نه داعی او آن نیست داعی او این است ولی می‌داند آن هم حاصل می‌شود خود به خود، حالا این‌جا همین. پس دو تا نظریه این‌جا وجود دارد یک عده گفتند این باطل است دیگر نگفتند لدفع کذا. ولی ماتن تبعاً لأصل، این‌ها می‌فرمایند برای این. پس تفصیل می‌دهند بین این دو تا حالت.

خب مجموع ادله‌ای که برای بطلان این بیع در این صورت، حالا بخصوص آن صورتی که برای دفع همان ضرر است، از ما ذکرنا در مسئله‌ی دوم، روشن شد که دلیل این‌جا هم چیست؟ چون یرتضآن من ندي واحد. که مجموعاً فهرستی به نحو فهرستی هفت وجه در آن‌جا گفته شد برای بطلان. وجه اول این بود که این‌جا ولو گفته احد الامرین علی سبیل التخییر، اما عدل‌ها هم چه می‌شوند؟ مکره علیه می‌شوند. که مسلک شیخ بود، مسلک بزرگانی بود، و ما هم این را تقویت می‌کردیم در جایی که به نحو عنوان مشیر باشد. این راه اول.

راه دوم عبارت بود از راه محقق خوئی و برزگان دیگری که از این راه آمده بودند که این‌جا اکراه چون بر جامع است بر فرد نیست، ولی اضطرار دارد، از راه اضطرار آمدند گفتند. پس بنابراین باز آن باطل می‌شود، او مضطر است.

راه سوم این بود که ما به تناسب حکم و موضوع از ادله‌ی اکراه می‌فهمیم که موضوع رفع اوسع از اکراه است. این را شیخنا الاستاد دام‌ظله فرمودند. یعنی آن که اکراه بر آن هست یا آن چیزی که معلول این اکراه است ولو این که اکراه بر خودش نباشد. ادله‌ی اکراه می‌گوید رُفع ما استکرها علیه، سواءً که اکراه بر خودش باشد یا آن کاری که داری انجام می‌دهی، معلول این اکراه باشد. و در این‌جا اکراه ولو بر جامع هست و به فرد سرایت نمی‌کند، اما انجام این معلول همان است. ما به ادله‌ی اضطرار تمسک نمی‌کنیم، به همان ادله‌ی اکراه تمسک می‌کنیم ولی می‌گوییم مفاد ادله‌ی اکراه به تناسب حکم و موضوع یک معنای عام‌تری هست. مثل شغله السفر، که خود سفر شغلت باشد یا نه مقدمه‌ی شغلت باشد. که سفر شما یا بنفسه شغلٌ أو مقدمهٌ لما هو شغل. این‌جا هم شبیه آن‌جا. ایشان می‌گویند به تناسب حکم و موضوع، این هم یک راهی بود. خب از این راه هم می‌گوییم باب این یک دانه بیع باطل است.

س: ???

ج: به تناسب حکم و موضوع، یعنی با ظاهر بدوی با این قرینه ظهور پیدا می‌کند در یک معنای عامی. خب این را هم اگر کسی قبول کرد این هم ... این راه سوم.

راه چهارم: راه چهارم این بود که فرمایش محقق تبریزی شیخنا الاستاد قدس سره در ارشاد الطالب، که چون رفع در جایی است که وضع ممکن است. آن نقطه‌ی مقابل وضع است. وضع این‌جا وقتی که احد الامرین را او می‌گوید بفروش، اگر شارع بگوید هر دو بیع‌ها صحیح است این‌جا وضع اکراه کرده. رفعش این است که بگوید این قانون را نداشته باشد که بگوید هر دو صحیح است. وقتی گفت این را من برداشتم که بگویم هر دو صحیح است این را نمی‌گوییم، بلکه می‌گوییم خب این‌که هر دو صحیح است را برداشت دو فرد دارد یکی این‌که هر دو باطل باشد یکی این‌که یکی باطل باشد. آن وقت جمع بین ادله‌ی اکراه و ادله‌ی خود آن معاملات این می‌شود که یکی از این‌ها، و این خب اول فردی که دارد قهراً ... این می‌شود باطل.

راه پنجم: راه پنجم ما افاده فی الفقه العقود بود که ایشان فرمود در این‌جاها اثر فرد اثر جامع می‌شود. ما نمی‌گوییم اکراه به فرد می‌آید ولی می‌گوییم اثر فرد اثر جامع می‌شود. اگر احد الامرینی گفت که هر دو امرها اثر واحد دارند این اثر واحد اثر جامع هم هست. این‌جا هم همین‌جور است. گفته یا خانه را بفروش یا ماشین را بفروش. فروختن خانه، اثرش چیست؟ انتقال است. فروش ماشین اثرش انتقال است. هر دو اثر انتقال را دارند.

وقتی هر کدام اثر انتقال را دارند احدهما اثر انتقال را ندارد؟ احدهما هم اثر انتقال را دارد دیگر. این‌جا واضح است بالضرورة.

پس این‌جا ایشان به این برمی‌گردد که در این‌جور موارد خود احدهما آن جامع انتزاعی هم اثر دارد می‌شود بعد رُفع. این برداشته شد. اثر احدهما برداشته شد که احدهما هم همین است که در الان در خارج محقق شده. این راه پنجم بود که فقه العقود داشت.

راه ششم: راه ششم این بود که از مذاقش است، ولو این‌که دلیل رفع این‌جا خودش قابل تطبیق نباشد. برای خاطر این‌که جامع که اثر ندارد فرضاً. و این اثر فرد هم بر جامع بگوئیم که انتقال پیدا نمی‌کند، آن‌هم که اثر دارد که مکره علیه نیست. ولی می‌گوئیم شارعی که آن‌جاها را دارد می‌گوید که من برداشتم شما را نجات دادم توی مخمسه قرار دادم از این یک مذاقی کشف می‌شود. از مجموع ادله‌ی رفع اکراه و رفع اضطرار یک مذاقی از شارع به دست می‌آید. عرف می‌گوید پس شارع در این‌جور جاها صحت ندارد. مذاقش پس این است که نمی‌خواهد ما را ملجأ و ملزم بکند به ... پس در حقیقت چه کرده؟ در حقیقت در این‌جور جاها هم برداشته و فرقی با فرمایش شیخ استاد این است که شیخ استاد می‌گویند خود مفاد دلیل این است این می‌گوید نه از این‌ها ما یک مذاقی را کشف می‌کنیم و لو ...

س: استاد واضح نیست که مفاد را در این‌جا به یک ظهوری برساند؟
ج: نه.

س: آخر با این فرمایشی که شما می‌فرمایید این مذاق قطعی شارع است چون مذاق اگر قطعی نباشد که مورد پذیرش نیست. این مذاق قطعی است که به نظر می‌رسد که واقعاً ظهور و این‌ها را دستکاری می‌کند؟؟
ج: حالا ولو نکند، اختیار آن را ما نداریم.

س:؟؟ ما می‌گوئیم ولو نکند اما واقعاً دقت که می‌کنیم می‌بینیم؟؟

ج: نه همه‌جا نمی‌کند مثل مثلاً فرض کنید کسانی که توی استفتائات یک مرجعی هستند، این مورد جزئی، آن مورد جزئی می‌آمده این‌جوری فتوا ...
س: ما مذاق را قبول داریم.

ج: مذاق را فهمید، حالا مذاق را فهمید، حالا بیان این است که شما ولو این حرف‌ها را قبول نکنید ولو حرف استاد را قبول نکنید اگر کردید که دیگر نوبت به مذاق نمی‌رسد.

س: می‌دانم مختار حضرت عالی همین بود.

ج: یعنی علی سبیل الترتیب، یعنی اگر می‌گوئید ظهور هم ندارد

س: درست است من حرف شما را قبول دارم که مذاق همیشه درست نمی‌کند یک ظهور را برای ??? ولی می‌گویم توی این موردی که ما هستیم وقتی آن مذاق به این واضحی واقعاً عرف وقتی این توی ذهنش هست، آن‌جا هم ???

ج: نه ببینید مذاق را از خود این‌ها فهمیدیم. ببینید این که دور می‌شود.

س: ???

ج: نه این که دور می‌شود. باید این‌ها را شامل بشود تا مذاق را بفهمی از مذاق می‌خواهی بفهمی که شمول دارد. س: بدو ظهور ندارد وقتی از مجموع این‌ها مذاق را کشف کردیم بعد که به نظر دقیق نگاه می‌کنیم می‌بینیم ظهور ???

ج: حالا اگر کسی فهمید ظهور دارد که خیلی خب می‌شود همان.

حالا اگر کسی به این نرسید، می‌گوید ولی من مذاق را کشف کردم به همان بیان. پس از راه مذاق بگوییم. هفتم این بود که فرمایشی که خب عده‌ای داشتند و دارند که این‌جا ما دو چیز در بیع لازم داریم، فقد المانع، وجود الشرط. اکراه مانع است شرط طیب نفس است. و در این‌جا ولو اکراه به فرد نیست اما طیب نفس وجود ندارد الان این که خانه را دارد می‌فروشد برای این که از ضرر مکره، ضرری که او ایجاد کرده تخلص بجوید پس بنابراین طیب نفس ندارد، لفقدان الشرط. این بود که ما عرض کردیم، ببینید وجوه مختلفه بود اگر ما در متن فتوایی لازم نیست که بگوییم این‌جا يقع مکرهاً علیه. آن پشت پرده‌ی استدلال‌اتش هست که يقع مکرهاً علیه، این است که در این صورت بگوییم يقع باطلاً.

س: باطل مترتب بر اکراه نیست همیشه.

ج: نیست یعنی مبانی آن مختلف هست دیگر، یکی می‌گوید آقا این‌جا نه مکره علیه نیست به فرد بالاخره سرایت نمی‌کند، بلکه توی مذهب خود امام رحمه‌الله ایشان فرمود لا اقول که باز سرایت می‌کند.

خب ولی بگوییم باطلاً. پس بنابراین این شق اول، صورت اول به احد این وجوه سبعة که مانعة الخلو هستند نه مانعة الجمع، می‌توانیم تمسک بکنیم و ظاهراً هم حق همین قول ثانی و همین تفصیل است. که اگر کسی در این‌جا داعی او رفع ضرر نباشد بلکه همان‌طور که توضیح می‌دادم می‌بیند که یک فرصت مغتنمی برای او شده و با تمام طیب نفس دارد می‌آید می‌فروشد، این اکراه صادق نیست در این موارد، صدق اکراه نمی‌کند. حالا اگر مثل محقق حکیم و این‌ها بگوییم مثلاً اگرهه یعنی اوقعه فی الکر، آن که روشن است که ندارد. اگر بگوییم که آن نیست و این است که یک مکرهی بیاید و این کار را خوفاً ل او انجام بدهد، یعنی داعی او خوف او باشد،

س: اگر آن مبنای آقای حکیم را نگوئیم این‌جا گیر پیدا می‌کند، یعنی بگوئیم آقا اوقعه بالکره نیست همین که به ظاهر بیاید یک کاری را یک اخافه؟؟؟

ج: و این داعی، این را هم می‌گفتند آخر.

س: نه آخر این‌جا یک قید دیگری هم شما اضافه فرمودید. فرمودید که ... توی آن بحث انتقال اگر خاطر شما باشد که آقا این‌جا ولو من خودم مشتاق هستم دارم انجام می‌دهم ولی ظاهر ادله این‌جا؟؟؟ می‌کند لعل در مجموع یک امتنانی هم هست. که آقا این‌جاها ولو خود مشتاقی هم برداشته شده. بخاطر این که این به طور کلی دیگر سر جای خودش خالی کامل مستقر بشود دیگر کسی نتواند دیگری را ... خاطرتان هست که؟؟؟
ج: نه خب آن را برای تصویر امتنان می‌گفتیم.

س: می‌خواهم بگویم آن وجه دارد؟؟؟

ج: برای تصویر امتنان می‌گفتیم. اما اگر کسی این‌جوری بگوید، بگوید که در صدق اکراه ما این را لازم داریم که داعی آن این باشد، اما اگر داعی آن این نیست، و می‌گوید من ... اگر این نبود تحمل ضرر می‌کردم، اما چون الان خیلی شیرین است و من اگر این فرصت را مغتنم بشمارم دیگر نمی‌توانم بفروشم بخاطر مخالفت بستگان و فلان و این‌ها. آیا این‌جا واقعاً این بیعی که انجام داده اکراه است؟
س: یادش رفته مثلاً، غفلت کرده.

ج: حالا نه، اگر غفلت کرده باشد که نه.

س: نه می‌خواهم عرض کنم یکی از شروط آن که می‌شود تنبّه داد که وجود داعی لازم است این است. که طرف آمده اکراه کرده، دو روز پیش، یک هفته پیش، من یادم رفته اصلاً. الان خواستم مالم را بفروشم این معامله شیرین شده، این‌جا می‌گوئیم باطل است؟ می‌گویید امتنان است برداشتن آن؟
ج: حالا به امتنان کاری نداشته باشید. ممکن است که امتنان باشد. که شارع می‌خواهد که کسی نگوید که بالاخره تو زیر بار رفتی. چون ظاهرش این است که زیر بار رفته.

س: مالم هست می‌خواهم بفروشم.

ج: می‌دانم، ولی کسی که خبر ندارد می‌گوید آن؟؟؟

س: اکراه معنایش این است که اوقع فی الکره نشد دیگر؟ معنی آن این است که، سابقاً خود شما می‌فرمودید که یک کاری را گفته این کار را انجام بده پشت سر آن هم اخافه کرده، آن صادق است دیگر، حالا آن هر کاری می‌خواهد انجام بدهد. اگر ما گفتیم شارع این عملیات را خط بطلان روی آن کشیده، که اگر یک کسی آمد یک

ایعادی کرد یک اخافه‌ای کرد گفت فلان کار را انجام بده، این که این‌جا صادق است حالا او به هر داعی‌ای انجام بدهد. امتنان هم که دارد.

س: می‌گوید رفع ما استکرها علیه، ما استکرها فعلی نیست دیگر؟؟؟

س: اکراه یعنی همین، یعنی یک کاری را بگوید انجام بده اخافه هم بکن، همین.

س: اگر است دیگر، از کجا این را می‌فهمید؟ حداقل قدر متیقن نیست. حداقل این رفع ما استکرها دو فرد دارد و اطلاق بخواهد بگیرد باید؟؟؟ از کجا می‌گویید این را هم شامل می‌شود؟

ج: البته از خود عبارت امام چون این جوری ایشان فرمودند «الرابع الاختیار: فلا يقع البيع من المکره و المراد به الخائف علی ترک البیع من جهة توعید الغير علیه بإيقاع ضرر أو حرج علیه»

س: این‌جا خائف نیست.

ج: نه خائف که هست.

س: خائف نیست بارها گفتیم که؟؟؟

ج: خائف هست که اگر من نفروشم. خائف هست. منتها می‌گوید من به این کار کاری ندارم. یا بعضی‌ها هستند به بعضی‌ها ضررها مهم نیست برای آن‌ها، از آشنایان ما می‌گفت در حج، رئیس کاروان ما می‌گفت دو نفر توی کاروان ما ظاهراً می‌گفت بودند که تهرانی بودند و تاجر بودند، چون آن‌جا فحش دادن کفاره دارد این‌ها با هم نشسته بودند فحش می‌دادند برای این‌که می‌خواستند؟؟؟ تا صد تا، برای این‌که می‌خواست او بگوید که من ککام نمی‌گزد، خب کفاره می‌دهم. با هم مسابقه در این گذاشته بودند که کدام حالا بی‌مزایده کدام بیش‌تر مثلاً... خب بگویند، حالا آتش بزنند، خوف را دارد ولی می‌گویند الان شیرین است چرا از این فرصت استفاده نکنم؟ که...

حالا علی‌ای حال ما بگوییم باید داعی آن هم این باشد، اگر این را نگوییم پس بنابراین اشکال می‌شود به متن، که شما چرا تقییدش می‌کنید به این صورت؟ اگر که شرط می‌دانید پس خیلی خب آن‌جا باید بگویید که به این داعی باشد. آن‌جا را مطلق نگذارید، اگر آن‌جا را مطلق می‌گذارید، این‌جا را نباید مقیدش بکنید که در این صورت. این‌جا را هم باید مطلق بفرمایید.

حالا این نسبت به فرع اول از چهار فرعی که در این‌جا ذکر شده ان شاء الله بقیه برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.